

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Human rights

حقوق بشر

زنده یاد داد نورانی  
فرستنده: نشریه پیشرو  
۰۲ می ۲۰۱۳

## کابلیان با خون می نویسند (۶۹)

### خواهرم در چنگال گلم جم ها

تقریباً عصر روز بود که جنگ شدید بین طرفداران ربانی و گلم جم ها در گرفت. هر طرف مرمی می خورد. همگی ما در زیر خانه ها پنهان بودیم که ناگهان در همسایگی ما غوغا برپا شد. پدرم از خانه برآمده و دوباره برگشت. به مادرم و ما گفت که در زیر خانه باشیم چرا که زلمی پسر ماما شکور کشته شده و جنازه اش تا صبح در کوچه مانده. فردا با سه یا چهار نفر از موسفیدان محل جنازه را بر دوش گرفته به سوی گورستان روان بودند که فیر مرمی و اصابت گلوله از پوسته های اطراف، مانع رفتن آنان شده، جنازه را دوباره به خانه آوردند تا این که دو روز بعد دفن گردید.

مردم بی دفاع بودند و هیچ راه نجات وجود نداشت. پیش روی مادر و پدر، اطفال شان جان می دادند، پارچه های گوشت انسان ها به دیوارها و شاخه های درختان آویزان می شد، پسر و دختر شش و هفت ساله به اثر اصابت چره تکه تکه و به خون غرق شده جان می داد و بدون کفن با همان لباس های آلوده به خون زیر خاک می شدند. از این



نمونه ها همه روزه و در همه جای شهر کابل دیده می شد. ترس و وحشت بر فضای شهر کهنه حاکم بود. گلبدینی های تروریست حتی ملا امام مسجد را کشتند زیرا او به مردم گفته بود که جنگ اینان برای اسلام نیست؛ جنگ، جنگ قدرت است، خودخواهی گلبدین و «رهبران» دیگر است. برج های برق تخریب و ماشین ها و لین ها زدنی شدند. شهر کهنه به یک قبرستان می ماند، همه جا تاریک و ترس آور بود.

حدود ساعت هشت شب بود که سر و صدا افتاد. از هر گوشه آوازی به گوش می رسید که گلم جم ها هجوم آورده و قتل عام می کنند. مردم در همان تاریکی شب، وحشت زده این طرف و آن طرف می دویدند. گلم جم ها از منطقه دهن چمن به طرف چوک جاده و کوچه ها به راه افتیده و به هر طرف فیر می کردند. از فیرهای آنان چندین کشته و زخمی بر جا ماند. مردم آواره و فامیل ها از همدیگر جدا شده بودند. من و پدر و مادرم یکجا بودیم، ولی لطیفه خواهرم از نزد ما گم شد. تا صبح او را پالیدیم، اما پیدا نشد. پدرم به ما گفت که باید به طرف ده افغانان برویم چون همه فکر می کردیم که شاید لطیفه کشته شده باشد و باید جسد او را پیدا کنیم، اما لطیفه در دام گلم جم ها افتیده بود. او را به پوسته عقب مسجد عیدگاه برده بودند و مدت سه روز در چنگال آن بی ناموس ها قید بود.

بعداً او را به سر گروپ امنیتی حفیظ بیگ که وزیر شهرسازی بود، سپرده بودند. آنان او را به مدت دو روز در کانتینر نگهداری کرده، بالاخره توسط همان افراد به خیرخانه آورده شد و در بازار رها گردید. تمام ما در این فکر بودیم که لطیفه کشته شده و باید مجلس فاتحه خوانی او برپا گردد. به هر حال خواهرم پیدا شد و همه چیز را به ما گفت.

در زمان طالبان او با یک نفر برقی در شهر کابل به عنوان زن بیوه ازدواج کرد. اما معلوم می شود به دلیل ماجراهای هولناکی که بر او از سوی گلم جم های بی ناموس رفته بود، زندگی تلخی دارد، و هنوز که سال ها از آن زمان می گذرد، هر وقت تنها می شود، به شدت گریه می کند.